

برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید



پیغام عشق

قسمت هزار و چهارصد و بیست و دوم





خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۹ گنج حضور، بخش سوم

أَبْ ذَكَرَ حَقًّا وَ، زَنْبُورِ اَيْنَ زَمَانِ  
هَسْتِ يَادِ اَنْ فَلَانِهْ وَ اَنْ فَلَانِ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۷

هنگامی که زنبورهای فکر و مسائل ذهنی که یاد فلان مسئله و فلان چیز و فلان کس است، مرتب شدیدتر شده و به انسان حمله می کنند، در این هنگام ذکر حق کردن که همان تسلیم، گشودن فضا و عدم کردن مرکز است، مانند آبی است که او را از شر این زنبورها در امان می دارد.

دَمِ بَخُورِ دَرِ آبِ ذِكْرِ وَ صَبْرِ كُنْ  
تَا رَهِي از فِكْرِ وَ وَسْوَاسِ كِهِنِ

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۴۳۸

مراقبه و تکرار اشعار مولانا را ذکر خود قرار ده و در آب فضای گشوده شده نفس خود را نگه دار و صبر کن تا از افکار و وسوسه‌های کهنه من ذهنی [که مانند زنبور تو را نیش می‌زنند] نجات پیدا کنی.

«...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ.»  
«...آگاه باشید که دل‌ها به یاد خدا آرامش می‌یابد.»  
(قرآن کریم، سوره رعد (۱۳)، آیه ۲۸)

تاجِ گرمناست بر فرقِ سرت  
طوقِ اعطیناکِ اویزِ برت

(مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۵۷۴)  
طوق: گردن‌بند

[مولانا می‌گوید:] ای انسان، خداوند تاج پادشاهی و کرامت الهی را به واسطه فضاگشایی بر فرق سرت گذاشته تا بی‌نهایت و ابدیت خود را در تو زنده کند و گردن‌بند بی‌نهایت فراوانی‌اش را بر سینه‌ات اویزان کرده‌است.

نکته: حال که خاصیت بی‌نهایت فراوانی را در خود شناسایی کردیم آیا درست است که منقبض شویم و خاصیت تنگ‌نظری و حساست من‌ذهنی را به مرکزمان راه داده و در تنگنای ذهن گرفتار شویم؟ یکی از خاصیت‌های این تنگنا روا نداشتن خوبی به دیگران و حتی به خودمان است. ما با وارد کردن استرس و مواد مضر به بدنمان حتی سلامتی را به خود روا نمی‌داریم. به این ترتیب می‌بینیم که من‌ذهنی خودمان دشمن ماست و به ما آسیب می‌رساند.

نه تو اعطیناکَ گوثر خوانده‌ای؟  
پس چرا خشکی و تشنه مانده‌ای؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۲

«مگر تو آیه «گوثر به تو عطا کردیم» را نخوانده‌ای؟ پس چرا در خشکی و تشنگیِ ذهن گیر افتاده‌ای؟»

[به عبارت دیگر خداوند بی‌نهایت فراوانی خود را به انسان عطا کرده، ولی انسان در تنگ‌نظری و پژمردگیِ ذهن به تله افتاده‌است و آب حیاتِ زندگی به او نمی‌رسد.]

قبض دیدی چاره آن قبض کن  
زان که سرها جمله می‌روید ز بن

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲  
—بن: ریشه

اگر این لحظه در درون خود گرفتگی و انقباضی حس کردی، خشمگین شدی و رنجیدی، مطمئن باش که ذهنت به مرکزت آمده. در این صورت برای این حالت چاره‌ای بیندیش، یعنی فضاگشایی کن تا آن چیز از مرکزت خارج شده و از ذهن بیرون بیایی، چراکه شاخ و برگ همانیدگی و درد و نتایج بد آن‌ها از ریشه تدبیر با من‌ذهنی می‌روید.



بسط دیدی، بسط خود را آب ده  
چون برآید میوه، با اصحاب ده

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

اگر هشیارانه فضا را گشودی و حالت انبساط را تجربه کردی، به این کار ادامه بده و دائم در حال انبساط باش و از طریق مرکز عدم عمل کن، چراکه این حالت حتماً ثمره نیکو خواهد داشت و آن گاه که با استمرار در فضاگشایی به زندگی و عشق ارتعاش کردی، این ارتعاش را که حاصل و میوه فضاگشایی است، با دیگران به اشتراک بگذار تا آن‌ها نیز زنده شدن به زندگی و مرکز عدم را تجربه کنند.

چونکه قبضی آیدت ای راهرو  
آن صلاحِ توست، آتش دل مشو

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۷۳۴  
قبض: گرفتگی، دلتنگی و رنج  
آتش دل: دل سوخته، ناراحت و پریشان حال

ای کسی که در مسیر فضاگشایی و زنده شدن به زندگی قدم گذاشته‌ای، هرگاه در اثر وجود یک همانیدگی و آمدن جسم به مرکزت، بی‌مراد شدی و قبض و ناراحتی برایت پیش آمد، بدان که آن به صلاح توست و یک پیغام از طرف زندگی ست تا به جای خشم و واکنش نشان دادن، فضا را باز کرده و از خرد زندگی بهره‌مند شوی.

از هر جهتی تو را بلا داد  
تا باز گشود به بی جهات

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۶۸  
-بی جهات: موجودی که برتر از جا و جهت است، عالم الهی

[وقتی به جهت‌های مختلف فکر رفتی و هر چیزی که ذهنت نشان داد را به مرکز آوردی، دچار درد شدی،] چرا که زندگی با قانون قضا تو را دچار بلا و گرفتاری ساخت تا جذب هر آن چه ذهن نشان می‌دهد نشوی، بلکه به «بی جهات» بازگردی و فضا را بگشایی و مرکز را عدم کنی، تا خداوند تو را به بی‌سوئی و بی‌جهتی که همان هشیاری اولیه و جنس اصلی توست زنده گرداند.

نکته: اگر با پیش رفتن در جهت همانیدگی‌ها به بن‌بست رسیدیم، باید بدانیم که این تدبیر زندگی برای بیداری ماست، تا دوباره فضا را باز کنیم، بی‌جهت شویم و به جنس هشیاری اولیه خود بازگردیم.

یا مگر فرعونى و کوثر چو نیل  
بر تو خون گشته‌ست و ناخوش، ای علیل؟

–مولوى، مثنوى، دفتر پنجم، بیت ۱۲۳۳  
علیل: بیمار، رنجور، دردمند

مگر تو ای بیمار دل، مانند فرعون هستی که کوثر و بی‌نهایت فراوانی خداوند مانند رود نیل برایت به خون تبدیل شده و ناگوار است؟

[شاید تو نیز با آوردن جسم به مرکزت آب حیات زندگی را به همانیدگی‌ها آلوده کرده و در تنگنای مانع و مسئله و درد قرار می‌گیری.]

ننگرم کس را وگر هم بنگرم  
او بهانه باشد و، تو منظرم

–مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹  
منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

من به هر آن چه ذهنم نشان می دهد و قصد دارد به مرکزم بیاورد، نگاه نمی کنم. اگر هم نگاه کنم او بهانه ای است تا به من فرصت فضاگشایی و دیدنِ روی تو را بدهد.

گفت: رو، هر که غم دین برگزید  
باقی غم‌ها خدا از وی برید

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۱۳۷

گفت برو و آسوده‌خاطر باش، هر کسی که در این لحظه غم فضاگشایی را داشته و هدفش زنده شدن به خداوند باشد، در این صورت خداوند باقی غم‌های همانیدگی را از دلش می‌زداید.

دیده‌ای کاندُر نَعاسی شد پدید  
کی تواند جز خیال و نیست دید؟

-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۰۳۳  
نَعاس: چرت، در این جا مطلقاً به معنی خواب

چشمی که در خواب ذهن گشوده شود و خود را به صورت من‌ذهنی ببیند، کی می‌تواند چیزی به جز وهم و خیال همانیدگی‌ها را درک کند؟

نکته ۱: طبق قانونی که می‌گوید: «ناظر جنس منظور را تعیین می‌کند»، پدر و مادری که خودشان از جنس عشق و زندگی هستند در فرزند خود زندگی را می‌بینند و او را با عشق پرورش می‌دهند. اما طبق همین قانون اگر پدر و مادر از جنس من‌ذهنی باشند، فرزند خود را نیز از همین جنس دیده و کودک در فضای توهمی ذهن چشم به جهان می‌گشاید و رشد می‌کند.

نکته ۲: کسی که در خواب ذهن فرورفته، از آن جایی که عادت کرده همیشه آن‌چه ذهن نشان می‌دهد را، به مرکزش بیاورد، پس فقط خیال را می‌بیند و قادر به دیدن عدم نیست.

نکته ۳: باید توجه داشته باشیم گاهی اوقات برای درست کردن اوضاع زندگی نیاز است کاری که تا به حال انجام می‌دادیم را رها کرده و برعکس آن را انجام دهیم. این دیدگاه وقتی حاصل می‌شود که ابیات مولانا را تکرار کنیم و خرد زندگی در ما به کار بیفتد.

حکم حق گُسترد بهر ما بساط  
که بگویند از طریق انبساط

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰  
-بساط: هر چیز گستردنی مانند فرش و سفره

خداوند خاصیت فضاگشایی و بساط عدم را برای ما گسترده و حکم کرده است که هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُنْ فَکَانَ» در مسیرمان پیش می‌آورد، از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگوییم.

نکته: ما باید در برابر تمام بی‌مرادی‌ها و اتفاقات چه خوب و چه بد، فضا را باز کرده و با انبساط برخورد کنیم.



علتی بتر ز پندارِ کمال  
نیست اندر جانِ تو ای دُودلال

—مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۴  
دُودلال: صاحبِ ناز و کرشمه

ای من ذهنی عشوه‌گر که هم خود و هم دیگران را فریب می‌دهی، در جان تو هیچ مرضی بدتر از پندار کمال و «می‌دانم» من ذهنی وجود ندارد که براساس آن، دید خود را که براساس همانیدگی‌هاست کامل می‌پنداری و نسبت به همین دید، ناموس، درد و انقباض ایجاد می‌کنی و می‌رنجی.

نکته ۱: ما وقتی به جهان می‌آییم و در اثر همانیده شدن با چیزها من‌ذهنی می‌سازیم، به تدریج خود را کامل و بهتر از بقیه تصور می‌کنیم. این حالت من‌ذهنی، پندار کمال نام دارد که با افزایش سن بیشتر می‌شود.

نکته ۲: وقتی دچار پندار کمال می‌شویم، قطعاً خصوصیتی به نام «ناموس و حیثیت بدلی» هم در ما ایجاد می‌شود که اگر کسی چیزی بگوید که مورد قبولمان نباشد به ما برمی‌خورد، دچار قضاوت و مقاومت شده و واکنش نشان می‌دهیم.

نکته ۳: اگر با موقعیتی مواجه شدیم که از جهات مختلف در فشار و تنگنا قرار گرفتیم، باید بدانیم که تقصیر خودمان است، چراکه به پندار کمال و حیثیت بدلی آن مجهز شده‌ایم و همین امر باعث شده که قضاوت و مقاومت در ما ایجاد شود.

در تگ جو هست سرگین ای فتی  
گرچه جو صافی نماید مر تو را

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۱۹  
فتی: جوان، جوانمرد

ای جوانمرد، در اعماق جوی به ظاهر آرام ذهنت و زیر این آرامش سطحی ات، انبوهی از سرگین دردهای حاصل از من ذهنی مثل خشم، ترس، حرص، انتقام جویی، نگرانی و اضطراب وجود دارد که با کمترین واکنش تو بالا می آیند. هر چند به دلیل داشتن پندار کمال و حیثیت بدلی من ذهنی، خود را بی عیب فرض می کنی و این جوی صاف و آرام به نظر می رسد.

کرده حق ناموس را صد من حدید  
ای بسی بسته به بند ناپدید

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۲۴۰  
-حدید: آهن

خداوند ناموس و پندار کمال من ذهنی را همانند صد من آهن کرده و به صورت زنجیری نامرئی بر دست و پای هشیاری انسان بسته است. چه بسیارند کسانی که به وسیله این زنجیر پنهانی و بند ناپدید در ذهن اسیرند، به طوری که نمی توانند به اشتباهشان اقرار کرده، درد هشیارانه بکشند و از ذهن آزاد شوند.

نکته: ما باید در خود بازبینی کنیم، اگر با حرف زدن مردم دچار قبض می شویم، پس در تنگنای ذهن گیر افتاده و به پندار کمال دچار شده ایم.

چون ملایک گوی: لا عِلْمَ لَنَا  
تا بگیرد دستِ تو عِلْمَتَنَا

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

ای انسان، مانند فرشتگان که گفتند: «ما را دانشی نیست» بگو: «من علمی ندارم.» و دیگر به وسیله دانش من ذهنی که براساس «پندار کمال» و «می دانم» است فکر و عمل نکن تا «عِلْمَتَنَا» یعنی «خرد و دانشی که خدا به ما آموخته است» و این لحظه در اثر قضاوت و مقاومت صفر، فضاگشایی و مهم ندانستن آن چه ذهن نشان می دهد، از طرف «قضا و کُنْ فَکَانَ» می آید، دستت را بگیرد و تو را از ذهن بیرون کشد.

«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»  
«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»  
(قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲)

چاره‌ای نبود جز از بیچارگی  
گرچه حيله می‌کنیم و چاره‌ها

-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۷۷

از این جهان و از فضای ذهن چاره و کمکی به ما نخواهد رسید به غیر از این که با بیکار کردن آن چه ذهن نشان می‌دهد به زندگی و خداوند پناه ببریم و از او طلب چاره کنیم. هرچند در ذهن به دنبال حيله و چاره هستیم و سعی داریم که از جهان بیرون کمک بخواهیم.

نکته: باید بدانیم اگر به جهان بیرون متکی باشیم، تنبیه خواهیم شد. با این شناسایی دیگر برحسب همانیدگی نمی‌اندیشیم، حيله نمی‌کنیم و با سبب‌سازی ذهن به دنبال چاره نمی‌گردیم.

أذْكُرُوا اللَّهَ كَرِهَ أُولَئِكَ أَنْ يُرْجَعُوا إِلَى اللَّهِ  
أُولَئِكَ أَلْفَاظُ الْقَلْبِ

(مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۲)  
قلّاش: بیکاره، ولگرد، مفلس

ذکر خداوند و فضاگشایی کار هر من ذهنی بی سر و پایی نیست. همچنین شناسایی همانیدگی‌ها و بازگشت انسان از ذهن به فضای یکتایی به صورت هشیاری منطبق بر هشیاری کار هر من ذهنی ولگردی نیست.

[«ارجعی» در واقع ندایی است که هر لحظه از طرف زندگی می‌آید و می‌گوید با فضاگشایی به سوی من برگرد.]

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا.»  
«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را فراوان یاد کنید.»  
(قرآن کریم، سوره احزاب (۳۳)، آیه ۴۱)

الیک تو آیس مشو، هم پیل باش  
ورنه پیلی، در پی تبدیل باش

–مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۰۷۳  
آیس: ناامید، مایوس

اما تو ای انسان، ناامید نشو و دست از طلب بردار. مثل فیل قوی و از جنس فضای گشوده شده باش. اگر هم از جنس فیل یعنی زندگی نیستی و در نادانی مانده‌ای، سعی کن با فضاگشایی، طلب، شکر، شناسایی و انداختن همانیدگی‌ها از هشیاری جسمی به هشیاری حضور تبدیل شوی.



حَبِّدَا دُو چشَمِ پَایانِ بَینِ راد  
که نگه دارند تن را از فساد

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۵۷  
حَبِّدَا: خوشا  
راد: حکیم، فرزانه، جوانمرد

خوشا به حال دو چشم انسان خردمندی که فضا را باز کرده و پایان راه و فضای بی‌نهایت وسیع درون را می‌بیند و این فضاگشایی و پایان‌بینی‌اش، تن او را از تباهی و ضررِ تنگنای من‌ذهنی حفظ می‌کند و اجازه نمی‌دهد چهار بعد وجودی‌اش به نابودی کشیده شود.

نکته: «پایان‌بین» کسی است که فضا را باز کرده و با مرکز عدم پایان را به صورت فضای گشوده‌شده می‌بیند.

گر همی خواهی سلامت از ضرر  
چشم زاول بند و پایان را نگر

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۳۶۰

اگر می خواهی از ضرر و زیان من ذهنی در امان بمانی، حواست را جمع کن و بدان که در ابتدا به عنوان امتداد خدا وارد جهان همانیدگی ها شده ای، پس چشمت را بر این جهان و همانیدگی ها ببند و به پایان راه که زنده شدن به خداوند و بی نهایت اوست بنگر.

نکته: ما وقتی به جهان ذهن وارد شده و با چیزها همانیده می شویم، در تنگنای ذهن به دام افتاده و به خودمان ضرر می زنیم. ما حتی روابطمان را با همین ساختار و به صورت اتحاد دو من ذهنی تشکیل می دهیم که به جز ایجاد درد و خشم و استرس نتیجه ای ندارد.

رو که بی یَسْمَع و بی یُبْصِر توی  
سر توی، چه جای صاحبِ سر توی

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۸  
بی یسمع و بی یبصر: به وسیله من می شنود و به وسیله من می بیند.

[مولانا از زبان زندگی خطاب به انسان می گوید:] برو فضا را باز کن و نگران نباش، چرا که با گوش من می شنوی و با چشم من می بینی. حال که سر من تو هستی، پس دیگر به ذهن نخواهی رفت و خود را با سبب سازی ذهن صاحب سر و چیزهای این جهانی نمی دانی.

چون شدی من کانَ لله از ولّه  
من تو را باشم که کانَ الله له

(مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۹۳۹)  
ولّه: حیرت

[مولانا از زبان خدا می‌گوید:] ای انسان، وقتی فضا را گشودی، به آن چه ذهن نشان می‌دهد اهمیت ندادی و از شدت عشق حیران و شیدا شده، تماماً برای من شدی، در این صورت من نیز برای تو می‌شوم.

نکته: یکی از دلایلی که ما به زندگی زنده نمی‌شویم این است که وجودمان تماماً برای خدا نیست و همیشه در اختیار جهان بیرون هستیم.

حدیث

«مَنْ كَانَ لِلَّهِ كَانَ اللَّهُ لَهُ.»

«هر که برای خدا باشد، خدا نیز برای اوست.»

هست هشیاری ز یاد مامّی  
ماضی و مستقبلت پرده خدا

-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۲۰۱  
-مامّی: گذشته، روزگار گذشته، آنچه روی داده یا از کسی سر زده است.  
مستقبل: آینده

یاد کردن از گذشته دلیل بقای هشیاری جسمی تو است. با ذهن به گذشته و آینده رفتن پرده‌ای است بین اصل تو به عنوان امتداد خدا و خود خدا.

[بنابراین مرتب باید این پرده را برداری، یعنی با فضاگشایی از گذشته و آینده جمع شوی و به این لحظه بیایی.]

ای عَجوزه چند کوشی با قضا؟  
نقد جو اکنون، رها کن مامضی

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۲۹۱  
-مامضی: آن چه گذشت، گذشته

ای عَجوزه، ای انسانی که در من ذهنی پیر شده‌ای، چقدر با «قضا و کُن فکان» الهی می‌ستیزی و با عقل من ذهنی‌ات مرتب به گذشته و آینده رفته، در فکر جمع کردن همانیدگی‌ها به سر می‌بری؟ اکنون قضا را باز کن، در این لحظه ابدی مستقر شو تا آینده حقیقی را که زنده شدن به بی‌نهایت خداوند است بینی و رفتن به زمان مجازی روان‌شناختی را رها کنی.

نکته ۱: ما با عقل من ذهنی مرتب آینده من ذهنی خود را تجسم می‌کنیم، دچار تنگنا می‌شویم و زندگی را برای خود و دیگران تبدیل به مسئله و مانع می‌کنیم. اما با فضاگشایی و عدم کردن مرکز، از عقل و خرد زندگی بهره‌مند شده و آینده‌ای را می‌بینیم که در آن به بی‌نهایت خدا زنده شده‌ایم.

نکته ۲: انسان من ذهنی در اثر پیری و بالا رفتن سن نیز پخته و بالغ نمی شود و وضعیت زندگی او هر روز بدتر از روز قبل خواهد بود، چراکه او با سبب سازی ذهنی می خواهد در آینده زندگی خود را به ثمر برساند.

مرغِ جذبه ناگهان پرد ز عَش  
چون بدیدی صبح، شمع آنگه بکش

—مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۰  
عَش: اشیانه پرندگان

وقتی خداوند هشیاری انسان را در اثر فضاگشایی جذب می کند، او مانند مرغی است که ناگهان از اشیانه ذهن به سوی اصل خود می پرد، بنابراین آن گاه که فضا را گشوده و روشنی صبح را دیدی و دریافتی که دیگر با چشم خدا می بینی و با گوش او می شنوی، در این صورت شمع من ذهنی ات را خاموش کن.

چشم‌ها چون شد گذاره، نورِ اوست  
مغزها می‌بیند او در عینِ پوست

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۱  
گذاره: آنچه از حد درگذرد، گذرنده.

وقتی در اثر فضاگشایی پی‌درپی، چشمان انسان در همه‌چیز نافذ و عدم‌بین شود، درحقیقت این نور هشیاری نظر است که از تفاوت‌های سطحی می‌گذرد و در هرچه می‌نگرد زندگی را می‌بیند. چنین چشم عدم‌بینی در انسان‌ها از پوسته من‌ذهنی گذر کرده و مغز و زندگی را می‌بیند، بنابراین فضا را در اطراف رفتار آن‌ها می‌گشاید و زندگی و شادی بی‌سبب را در آن‌ها به ارتعاش درمی‌آورد و سبب بیداری‌شان از خواب ذهن می‌شود.



بیند اندر ذره خورشید بقا  
بیند اندر قطره، کل بحر را

-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۱۴۸۲  
بحر: دریا

انسانی که فضا را گشوده، به بی‌نهایت خداوند زنده شده و با نور عدم می‌بیند در هر ذره و در وجود هر انسانی فارغ از این که اهل کجاست و چگونه می‌اندیشد، خورشید و نور زندگی را می‌بیند که می‌تواند از درونش طلوع کند. همچنین او در وجود هر انسانی به‌عنوان قطره، کل اقیانوس زندگی را می‌بیند که قابلیت تبدیل شدن به بحر و بی‌نهایت خداوند در او نهفته است.

از سخن گویی مجوید ارتفاع  
منتظر را به ز گفتن، استماع

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۶  
-ارتفاع: بالا رفتن، والایی و رفعت جستن  
استماع: شنیدن، گوش دادن

ای انسان‌ها، هرگز نخواهید از طریق حرف زدن به‌عنوان من‌ذهنی بلند شوید، من‌ذهنی خود را بسازید و ارتفاع بگیرید. زیرا برای کسی که منتظر زنده شدن به بی‌نهایت خداوند است، سکوت و گوش دادن بهتر از حرف زدن است.

منصب تعلیم، نوع شهوت است  
هر خیال شهوتی در ره بت است

-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۳۱۷

مقام تعلیم و یاد دادن نوعی شهوت است. در راه زنده شدن به خداوند، هر خیال شهوانی یا فکر و عمل کردن با مرکز همانیده، بت محسوب می شود.

بی‌نهایت حضرت است این بارگاه  
صدر را بگذار، صدرِ توست راه

-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۹۶۱

مراتب باز شدن فضای درون و طلب حضور نهایی ندارد، رسیدن و مقصدی در کار نیست. همیشه باید فضاگشا بود، بنابراین صدر مجلس و آن مرتبه عالی معنوی را که ذهنت نشان می‌دهد رها کن، چراکه این تله ذهن است تا از طریق اندازه‌گیری پیشرفت معنوی با خط‌کش ذهن و معیارهای مادی، انسان را ناامید کند. بنابراین هر لحظه با فضاگشایی قدم بردار و با تعهد و استمرار همواره در راه زندگی ثابت‌قدم باش.

تو مباش اصلاً، کمال این است و بس  
تو ز تو لا شو، وصال این است و بس

(عطار، منطق الطیر، فی التوحید باری تعالی جل و علا، حکایت عیاری که اسیر نان و نمک خورده را نکشت)

با صفر کردن من ذهنی اصلاً وجود نداشته باش، چرا که کمال همین است و بس. همچنین با «لا» کردن من ذهنی توهمی به عنوان من ذهنی وجود نداشته باش، زیرا وصال و یکی شدن با زندگی همین است و بس.

با تشکر

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۹ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود



برنامه **گنج حضور** با اجرای **پرویز شهبازی** را در وب سایت

[www.parvizshahbazi.com](http://www.parvizshahbazi.com)

تماشا فرمایید